

بالحکم از روز ۲۳ آبان ۲۲ صفحه سجادیه قرار ساعت هشت خویشت هستی. بارالها! به وقت فرو ریختن، ستون زندگی‌ام باش و بی‌تابی زانوانم را طاق سنگینی روزگار ببخش. الهی، بردارم از این خاک ناتوانی و توانم باش.

چقدر از فعالیت‌های بسیج دانش آموزی مدرسه‌تان خبر دارید؟

## همکلاسی بسیجی سلام...!

۳ صفحه درمیان صفحه یکم تا پنجم



قصه‌های شاهنامه به روایت «هشت» قسمت چهارم

## پادشاه مار به دوش و وسوسه اهریمن



اما طبق داستان شاهنامه وقتی که چهل سالی از حکومت ضحاک مانده بود او یک شب خواب دید. او در خواب یک جوان و دو مرد مسن را دید که مرد جوان گزری در دست دارد و به همراه آن دو مرد مسن به سمتش می‌آیند و او را به بند کشیده و به سمت کوه می‌برند، در حالی که جمعیت زیادی پشت سر آنها در حرکت است. او با دیدن این خواب عریده وحشتناکی کشید و از خواب بیدار شد. ضحاک که حساسی از این خواب ترسیده بود وزیرش را صدا کرد و برای او که «ارنواز» نام داشت خوابش را تعریف کرد.

خوابی که ضحاک دید

او هم که در بدجنسی چیزی در حد خود ضحاک بود دستور داد تا همه ستاره‌شناسان، جادوگران و معیرانی که خواب تعبیر می‌کردند در کاخ جمع شوند و خواب ضحاک را تعبیر کنند. معبران وقتی خواب او را شنیدند همه ساکت شدند و سرشان را زیر انداختند، زیرا اگر تعبیر خواب را می‌گفتند شاه خشمگین می‌شد و آنان را می‌کشت، اگر هم نمی‌گفتند باز هم شاه آنها را می‌کشت. تعبیرکنندگان خواب سه روز سکوت کردند و روز چهارم وقتی دیدند پادشاه خیلی عصبانی است و دیگر دم دمایش است که همه را با شمشیر نصف کند مجبور شدند خواب او را تعبیر کنند. یکی از این جادوگران گفت: «هیچ‌کسی عمر جاودان نداشته و همه پادشاهان پیش از تو نیز مرده‌اند، اما تعبیر خواب تو این است که تو به دست جوانی کشته می‌شوی که هنوز از مادر زاییده نشده و نامش «فریدون» است. او بسیار رعناست و می‌تواند یک گرز آهنی را روی سرش نگه دارد.»

ضحاک که حساسی عصبانی شده بود گفت: خب او برای چه این کار را می‌کند که معبر به او گفت برای اینکه تو پدر او را می‌کشی و او هم برای انتقام خون پدرش با تو می‌جنگد. همان موقع ضحاک از هوش رفت و مرد از ترس جانش بلافاصله از آنجا بیرون رفت.

ضحاک وقتی به هوش آمد خیلی ناراحت و عصبانی بود و از همان زمان شروع به پیدا کردن فریدون کرد. چند سالی گذشت تا اینکه فریدون به دنیا آمد و بزرگ شد. او خیلی رشید و زیبا شده بود، زیرا او از نوادگان جمشید بود و شکوه و جلال جمشید به او ارث رسیده بود. هم‌زمان با به دنیا آمدن فریدون گوساله‌ای به دنیا آمد که خیلی عجیب بود و هیچ‌کس گوساله‌ای مانند او ندیده بود، زیرا موهای تنش مانند طاووس رنگارنگ بود. اسم این گوساله را «برمایه» گذاشته بودند، اما بشنوید از پدر فریدون که «آبتین» نام داشت و چند وقت بعد از به دنیا آمدن فریدون شروع به مخالفت با ضحاک کرد و به همین دلیل سپاهیان ضحاک او را دستگیر کردند و کشتند. حالا تا اینجا داستان را داشته باشید تا در قسمت بعدی بقیه آن را برایتان تعریف کنیم.



در ایوان شاهی شبی دیرباز به خواب اندرون بود با ارنواز چنان دید که کز کاخ شاهنشاهان سه جنگی پدید آمدی تا کیهان دو مهر یکی کهر اندر میان به بالای سرو و یقر کیهان کمر بستن و رفتن شاهوار به جنگ اندرون گرز گاو سار دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ نهادی به گردن برش پاهنگ همی ناخنی تا دماوند کوه کشان و دوان از پس اندر گروه بیبید ضحاک پیداکر بدریدش از هول گفتی چکر



تولد فریدون

وان گشت و دل‌خسته از روزگار همی رفت گریان سوی مرغزار کجا نامور گاو برماه بود که رخسند بر تنش بریایه بود به پیش نگهبان آن مرغزار خورنید و بارید خون در کنار پدر وارث از مادر اندر پذیر وز این گاو نغزش پیرو به شیر



معبران وقتی خواب او را شنیدند همه ساکت شدند و سرشان را زیر انداختند، زیرا اگر تعبیر خواب را می‌گفتند شاه خشمگین می‌شد و آنان را می‌کشت، اگر هم نمی‌گفتند باز هم شاه آنها را می‌کشت. تعبیرکنندگان خواب سه روز سکوت کردند و روز چهارم وقتی دیدند پادشاه خیلی عصبانی است و دیگر دم دمایش است که همه را با شمشیر نصف کند مجبور شدند خواب او را تعبیر کنند. یکی از این جادوگران گفت: «هیچ‌کسی عمر جاودان نداشته و همه پادشاهان پیش از تو نیز مرده‌اند، اما تعبیر خواب تو این است که تو به دست جوانی کشته می‌شوی که هنوز از مادر زاییده نشده و نامش «فریدون» است. او بسیار رعناست و می‌تواند یک گرز آهنی را روی سرش نگه دارد.»

ملیحه محمودخواه | ماجرای شاهنامه را تا آنجا تعریف کردیم که روی شاهانه‌های «ضحاک» دو مار بزرگ در آمد و باز هم شیطان به او گفت که اگر روزی دو مغز از ایرانی‌ها را به مارهایش بدهد مارها کاری به کار او ندارند. همین بود که ضحاک هر روز دو نفر از اهالی ایران را به بهانه‌های مختلف دستگیر می‌کرد و بعد از اعدام مغز آنها را به مارها می‌داد تا بخورند. اهریمن با این کارش می‌خواست نسل انسان‌ها را که دشمن او به حساب می‌آمدند، سرنگون کند.

از آن طرف گفتیم که «جمشید» که پادشاه خوبی بود خودخواه شده و دیگر به مردم کشورش اهمیت نمی‌داد، به خاطر همین مردم علیه او شورش کردند و از آنجا هم که نمی‌دانستند ضحاک چه آدم خطرناکی است به سپاه او پیوستند و جمشید ماند تک‌وتنها، حالا ادامه ماجرا...



### روبارویی سپاه جمشید و ضحاک

وقتی دو سپاه ایرانیان و تازیان روبه‌روی هم قرار گرفتند از نهاد جمشید بلند شد. او پیش خودش گفت ایرانی‌ها دیگر مرا دوست ندارند و همین شد که تاج و تخت خودش را تحویل ضحاک داد و سرش را زیر انداخت و رفت. صد سال بعد سپاهیان ضحاک او را کنار دریای چین پیدا کردند و بدون معطلی او را کشتند و به این ترتیب حکومت هفتصدساله جمشید هم به پایان رسید.

منی چون بیبوست با کردگار شکست اندر آورد و بر گشت کار چه گفت آن سخنگوی با فر و هوش چو خسرو شوی بندگی را بکوش به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس به جمشید بر تیره کون گشت روز همی کاست آن فر گیتی‌فرور



### حکومت ضحاک

ضحاک که پادشاه ایران شد همه چیز تغییر کرد. بدی‌ها جایشان را به خوبی دادند و دروغ و وحشت بین مردم زیاد شد. هر روز هم دو جوان باید می‌مردند تا مارهایی که روی دوش ضحاک روییده بودند غذا برای خوردن داشته باشند. همه از اینکه می‌دیدند جوانان ایرانی یکی‌یکی این‌طور کشته می‌شوند خیلی ناراحت بودند تا اینکه دو آشنیز به نام‌های «ارمایل» و «گرمایل» تصمیم گرفتند کاری انجام بدهند. آن دو به آشنیزخانه ضحاک می‌رفتند و به عنوان آشنیز مارها سعی می‌کردند مغز یک انسان را با مغز گوسفند قاطی کنند و این‌طوری یکی از دو جوان را نجات می‌دادند و آن یکی را فراری می‌دادند، به این ترتیب هر ماه جان سی جوان را از مرگ نجات می‌دادند، اما با این حال ظلم ضحاک تمامی نداشت و او بیشتر جوانانی را که به او اعتراض می‌کردند می‌کشت و مغزشان را به مارهایش می‌داد.



دو پاکیزه از گوهر پادشا دو مرد گرانمایه و پارسا یکی نام ارمایل پاک‌بین دگر نام گرمایل پیش‌بین





دانستن اخبار به شما کمک می‌کند تا مسائل اطرافتان را بهتر تجزیه و تحلیل کنید. این موضوع که سران مطالعه کشور کم است می‌تواند انگیزه‌های باشد که کتاب بیشتر بخوانید. امروز می‌توانید در مورد فداکاری برادر و شرایط دانش‌آموزان در خارج از کشور تحلیل‌های بهتری داشته باشید.

تاریخچه بسیج دانش‌آموزی

از آنجایی که بسیج نیرویی مردمی بود و در ابتدا برای فعالیت هیچ امکانات خاصی نداشت، بسیجی‌ها مکان‌هایی را به نام «پایگاه مقاومت» در مساجد، حسینیه‌ها، اداره‌ها، کارخانه‌ها و حتی مدارس به وجود آوردند. کم‌کم مشخص شد که این نیروی مردمی چقدر در سرنوشت جنگ مؤثر است و بسیجی‌ها چقدر از خودشان ایثار و فداکاری نشان می‌دهند. برای همین «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» مسؤلیت بسیج را پذیرفت. آن زمان بود که پایگاه‌های مقاومت بسیج در مدارس به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های بسیج مستضعفین (نامی که امام خمینی(ره) روی نیروی مردمی گذاشتند و به معنی افرادی که مظلوم واقع شده‌اند) به رسمیت شناخته شد و دانش‌آموزان و معلمان زیادی را داوطلبانه راهی جبهه‌های جنگ کرد تا برای وطن‌شان فداکاری‌های بزرگی انجام دهند.



کهری که بسیج دانش‌آموزی با همه برنام‌هاش خود سعی دارد آن را انضام برده، یعنی همه فعالیت‌هاش بسیج دانش‌آموزی را می‌تواند در یک عنوان خلاصه کند: آموزش تفکر بسیجی به دانش‌آموزان مدارس مستحکم‌تر شوند.

درس آمادگی دفاعی

بسیج دانش‌آموزی در دوران دفاع مقدس به‌خوبی توانست توانایی‌هایش را برای دفاع از کشور اثبات کند. این نهاد کم‌کم ساختار و تشکیلات محکمی به خودش گرفت و به عنوان نهادی مستقل در واحد بسیج مستضعفین ایجاد شد. در سال ۱۳۶۳ طبق قانون، آموزش و پرورش موظف شد که برای دانش‌آموزان درس «آمادگی دفاعی» را ارائه دهد. این کار باعث شد پایگاه‌های مقاومت بسیج در مدارس مستحکم‌تر شوند.

تفکر بسیجی

شاید بپرسید بسیج و به دنبال آن بسیج دانش‌آموزی در زمان جنگ و برای دفاع از کشور به وجود آمد، حالا که جنگ نیست پس بسیج دانش‌آموزی چه کاری انجام می‌دهد. شاید مهم‌ترین چیزی که باعث شد بسیج دانش‌آموزی همچنان سرپا بماند و مستحکم‌تر شود آموزش تفکر بسیجی به دانش‌آموزان نسل‌های بعد باشد. همان تفکری که باعث شد دانش‌آموز سیزده‌ساله‌ای مثل شهید «حسین فهمیده» برای دفاع از کشورش همه دنیای نوجوانی و آرزوهایش را فراموش کند و به خودش نارنجک ببندد و خودش را زیر تانک دشمن ببندارد. همان تفکری که باعث شد افرادی نه به اجبار ارتش و نیروی نظامی بلکه به صورت داوطلبانه و به این خاطر که دفاع از خاک کشور وظیفه‌ای مقدس است به جبهه بروند و شهید، مجروح یا اسیر شوند. خیلی خوب است که دانش‌آموزان امروزی هم این افراد را بشناسند و خودشان هم سعی کنند خصوصیات و تفکر یک بسیجی را تمرین کنند و یاد بگیرند. کاری که بسیج دانش‌آموزی با همه برنامه‌های خود سعی دارد آن را انجام بدهد؛ یعنی همه فعالیت‌های بسیج دانش‌آموزی را می‌توان در یک عنوان خلاصه کرد: «آموزش تفکر بسیجی به دانش‌آموزان».

بچه‌های دیپروز، بچه‌های امروز

ما بچه‌های جنگ بودیم

جنگ بودیم

قاسم رفیعا

نخ بریم که درست با انقلاب  
رشد کرده بودیم. این زمان  
خاطرم هست هنوز جنگ شروع  
نشده و یک سال از انقلاب گذشته  
بود. فکر کنم بیست‌هفتم بهمن ماه بود مردم  
تو که خیابان تظاهرات می‌کردند.



پشتابید تا فدراسیون پشیمون نشده!!

بچه‌ها تفکر بسیجی

ای بابا چرا!!!

ترباری؟

کال غلط و سلم

کال غلط و سلم

لیسنا  
سرانه مطالعه در کشور کمتر از یک ساعت!

سرانه مطالعه ایرانی‌ها در کشور، کمتر از یک ساعت است و این اصلاً خبر خوبی برای ما نیست. مسؤلان می‌گویند اگر ما بخواهیم به قدرت اول منطقه برسیم، باید فرهنگ کتابخوانی را در کشورمان بالا ببریم. خیلی‌ها فکر می‌کنند که اگر در فضای مجازی بچرخند یا اینکه تلویزیون تماشا کنند، می‌توانند کلی اطلاعات‌شان را بالا ببرند و به دانایی‌شان اضافه کنند، اما این موضوع اصلاً درست نیست، زیرا مطالب در فضای مجازی اصلاً عمق ندارد و اگر بخواهیم موضوعی را کاملاً درک کنیم باید به مطالعه آن بپردازیم.



هرگز نشه فراموش، مطالعه نشه خاموش!!

رکنا

فداکاری برای خواهر

«دیما» ۹ سال بیشتر ندارد و کنار خواهر و مادرش زندگی می‌کند. همه‌چیز در زندگی آنها خوب پیش می‌رفت تا اینکه جنگ در اوکراین شروع شد. یک روز دقیقاً در محلی که دیما و خواهرش در حال بازی بودند بمبی به زمین افتاد و دیما برای محافظت از خواهرش روی بمب پرید. این کار برادر مهربان باعث شد خواهرش نجات پیدا کند، اما او برای همیشه از داشتن یا محروم شد. بسیاری از پزشکان تلاش کردند دیما را نجات دهند، اما سرانجام به خاطر عفونت مجبور شدند پایش را قطع کنند. حالا او قهرمانی مردمی شده است.



# فداکاری تمام عیار

پانا

آموزش اسلام، دور از چشم بوکوحرام



گروه‌های تروریستی در بعضی جاها دست از سر دانش‌آموزان برنمی‌دارند و گاهی مانع درس خواندن آنها می‌شوند. در حال حاضر دانش‌آموزان نیجریه‌ای از دست گروه بوکوحرام آسایش ندارند و کلاس‌هایشان به صورت مخفی برگزار می‌شود. آنها نماز جماعت را به طور مخفیانه برگزار می‌کنند و آموزش و تلاوت قرآن در کلاس‌های مخفی از جمله برنامه‌هایی است که برای حفاظت در برابر گروه بوکوحرام انجام می‌شود. اعضای بوکوحرام مخالف درس خواندن و سوادآموزی بچه‌ها به‌خصوص دختران هستند.

# کلاس‌های مخفی

پانا

دوومیدانی کار شوید



پشتابید تا فدراسیون پشیمون نشده!!

# قدبلندها به صف

اگر سن‌تان بین ۹ تا ۱۵ سال است و قدتان هم بلند است حتماً آدرس فدراسیون دوومیدانی شهرتان را پیدا کنید و اواخر آبان‌ماه به آنجا مراجعه کنید؛ البته اندازه‌ها قد مهم است و اگر دانش‌آموز پسر هستید باید قدتان بین ۱۸۵-۱۸۰ و دختران هم برای مراجعه باید قدشان بالای ۱۷۰ سانتی‌متر باشد. اگر آدرس هم ندارید خیلی نگران نباشید، زیرا این طرح با همکاری آموزش و پرورش انجام می‌شود و مدارس هم در معرفی دانش‌آموزان می‌توانند کمک کنند.

مهر  
تماس با زائران کربلا

امسال هم خیلی‌ها برای پیاده‌روی اربعین در کربلا ثبت‌نام کرده‌اند و این سفر معنوی قسمت‌شان می‌شود. حالا اگر شما هم مسافرائی در این سفر دارید این نکته را به آنها بگویید که هزینه هر دقیقه مکالمه از عراق به سمت ایران ۵۵۰ تومان محاسبه می‌شود. این مبلغ با مذاکرات با کشور عراق به تصویب رسیده است. سال گذشته نرخ تماس‌ها برای هر دقیقه هزار تومان بود و مسؤلان وزارت ارتباطات با مذاکرات این مبلغ را ۴۰ درصد کاهش دادند تا مسافران با هزینه کمتری سفرشان را به پایان برسانند.



# سفر بخیر

ایسنا

تویوتا، اسب داعش می‌شود

به‌تازگی وقتی فیلم‌ها و عکس‌های گروه تروریستی داعش دیده می‌شوند، نکته مشترکی در بیشتر عکس‌ها توجه همه را به خودش جلب کرده است؛ آن هم خودروهای تویوتایی است که به اسب اعضای این گروه تروریستی تبدیل شده، اما وقتی بعضی از کشورها متوجه این ماجرا شدند و به شرکت تویوتا اعتراض کردند، مسؤلان این شرکت هم لو دادند که عربستان و چند کشور هم پیمانانش تویوتاها را از ژاپن خریده‌اند و در اختیار داعشی‌ها قرار داده‌اند. خیلی‌ها می‌گویند ژاپنی‌ها برای اینکه خودروهایشان در دست داعش است، باید از همه مردم دنیا عذرخواهی کنند.



# عذرخواهی از مردم

ایسنا

این بار معلم کتک خورد

خبر تئیه دانش‌آموزان از سوی معلم‌هایشان در ماه اول سال تحصیلی خیلی سروصدا به پا کرد، اما حالا بشنوید از معلمی که این بار از طرف خانواده دانش‌آموزش حسابی کتک خورده است. ماجرا از وقتی شروع می‌شود که معلم مدرسه شهید قدوسی منطقه «بلهزار» از توابع پاسوج، دانش‌آموزش را به دفتر مدرسه می‌فرستد. دانش‌آموز هم به جای رفتن به دفتر، به خانه می‌رود و چند نفری را جمع می‌کند تا به قول خودش حساب معلمش را برسد. این افراد هم سر آقای معلم می‌ریزند و او را کتک می‌زنند. آبدارچی مدرسه وقتی برای جدا کردن آنها وارد معرکه می‌شود به‌شدت آسیب می‌بیند. در حال حاضر آبدارچی حال خوبی ندارد. این اتفاق تلخ با شکایت مدرسه در حال پیگیری است.



# اتفاق تلخ

باشگاه خبرنگاران جوان

بخشنده‌ترین کشورهای جهان کدام‌اند؟

سازمان خیریه‌ای دست به بررسی جالبی زد و کشورهای مختلف را براساس نیکوکاری و دست‌ودلبازی طبقه‌بندی کرد. آمار این سازمان نشان داد عراقی‌ها مهربان‌ترین رفتار را با غریبه‌ها داشته‌اند و از هر ۱۰ عراقی هشت نفر به افرادی که نمی‌شناخته‌اند، کمک کرده‌اند. میانماری‌ها، بخشنده‌ترین مردم شناخته شدند، زیرا ۹۱ درصد مردم این کشور به سازمان‌های خیریه کمک کرده‌اند. جالب اینجاست که چین نیز به عنوان کشوری انتخاب شد که کمترین تعداد افراد بخشنده را دارد.

# توییکی می‌کن و در دجله انداز





میریم اردو!

خیلی‌ها می‌گویند به این خاطر که دانش‌آموزان هم وقت و هم استعداد بیشتری برای یادگیری دارند، تشکل بسیج مستضعفین شبیه یک مثلث است که بسیج دانش‌آموزی رأس آن به حساب می‌آید. همه برنامه‌ها و مراحل جذب اعضا و آموزش آنها متناسب با سطح تحصیلی و خصوصیات روحی، سنی، جسمی و علاقه‌مندی دانش‌آموزان اجرا می‌شود و حتی فرماندهان و افراد رده‌های مختلف هم از بین خود دانش‌آموزان انتخاب می‌شوند. فعالیت‌های سازمان بسیج دانش‌آموزی متنوع است و انعطاف زیادی دارد، اما هدف همه آنها این است که روحیه ایثار و فداکاری، مشارکت و مسئولیت‌پذیری، خلاقیت و نوآوری و همکاری در دانش‌آموزان بیشتر شود.



در دوران هشتاد و نه ساله قدس پیش از ۵۵۰ هزار نفر از دانش‌آموزان به رده‌های زیر پایه پنجم اعزام شدند که در این میان بیش از ۳۶ هزار نفر شهید وفقیرا لاکثر و ۲۸۵۳ نفر جانباز و ۲۴۳۳ نفر به اسارت گرفته شدند.

۶ دفتر بسیج کجاست؟

خب شاید با خواندن این گزارش تشویق شده باشید که شما هم عضو بسیج دانش‌آموزی مدرسه‌تان بشوید. اگر تصمیم‌تان را گرفته‌اید فقط کافی است دفتر بسیج مدرسه‌تان را پیدا کنید، فرم پر کنید، مقداری مدارک تحویل بدهید و کارتی که نشان می‌دهد شما به عضویت بسیج دانش‌آموزی درآمده‌اید هم دریافت کنید. اگر سابقه عضویت در پایگاه‌های مقاومت دیگری مثل بسیج محله یا مسجد را داشته‌اید، امتیاز مثبتی برای عضویت در بسیج دانش‌آموزی دارید؛ مثلاً ممکن است همان موقع یا چندوقت بعد به شما «کارت بسیج فعال» بدهند. بسیجی‌های فعال می‌توانند در بیشتر برنامه‌های اردویی و کلاس‌های بسیج شرکت کنند و حتی رده‌های فرماندهی هم بگیرند. خوب به نظر هیجان‌انگیز می‌رسد! من که توصیه می‌کنم در اولین فرصت سری به دفتر بسیج مدرسه‌تان بزنید تا شما هم از امکانات فرهنگی این مجموعه استفاده کنید.



تیم گشت ما پنج نفر بود؛ نفر اول فرمانده بود که ما را به پیش می‌برد.

بودند. رفتیم پیش فرمانده و گفتیم: حاجی اینا همه رده‌های بالای پلیس هستند. نکنه خبرایی باشه این اطراف. کودتایی چیزی! گفت: - چطور مگه؟ - توی گواهینامه همه‌شون نوشته سرهنگ و نهایت سرگرد. - مگه تو کجای گواهینامه‌ها رو نگاه می‌کنی؟ - اون پایینشو. - پسرم اونجا مهر صادر کننده است! اون سرهنگ‌ها و سرگردها مسؤولان صدور گواهینامه هستند که مهرشون زدن اون پایین!

اما ما بزرگ شدیم و با جنگ و انقلاب گرفتیم و امروز کلی حسرت توی دلمون هست. اون اواخر جنگ که موفق شدم برم جبهه درست مصادف شد با پذیرش قطعنامه. انگار صدام هم از من ترسیده بود!



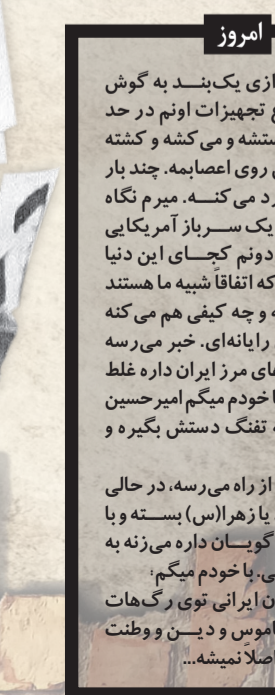
امروز

صدای تیراندازی یک‌بند به گوش می‌رسد. انواع تجهیزات اونم در حد مدرنش توی دستشه و می‌کشد و کشته میشه. صدایش روی اعصابه. چند بار یک مرحله رو رد می‌کنه. میرم نگاه می‌کنم. نقش یک سرباز آمریکایی رو داره که نمی‌دونم کجای این دنیا داره عده‌ای رو که اتفاقاً شبیه ما هستند با قلع و قمع می‌کنه و چه کیفی هم می‌کنه با این بازی‌های رایانه‌ای. خبر می‌رسه داعش نزدیک‌های مرز ایران داره غلط زیادی می‌کنه. با خودم میگم امیرحسین آدمی هست که تفنگ دستش بگیره و بره جلو؟ ناگهان امیرعلی از راه می‌رسه. در حالی که پیشانی‌بند یا زهراس (س) بسته و با تفنگ و الله‌اکبر گویان داره می‌زنه به خط دشمن فرضی. با خودم میگم: - مگه میشه خون ایرانی توی رگ‌هاش باشه و برای ناموس و دین و وطن و رشادت نکند؟! اصلاً نمیشه...



تیم گشت ما پنج نفر بود؛ نفر اول فرمانده بود که ما را به پیش می‌برد. اول جبهه‌ها بودیم. نفر دوم کسی که تابلو بهش می‌گفتیم! امنیت بود که تفنگ داشت و یکی دیگه که می‌رفت جلو و با راننده خودروهایی که متوقف شده بودند صحبت می‌کرد و گواهینامه‌هاشون رو چک می‌کرد و من که معلوم نبود چه کارام تو تاریکی می‌ایستادم و به قول خودتون بچه‌ها رو پوشش می‌دادم. به شب اون بنده خدایی که می‌رفت جلو صحبت می‌کرد نیومدم و ما رفتیم گشت. فرمانده نگاهی به من انداخت و چقیه‌اش رو جابه‌جا کرد و گفت: - می‌تونی بری مدارک ماشین‌ها رو چک کنی؟ - بقیه نمی‌تونن؟ - به من نزدیک شد و در گوشم گفت: - اون طفلی‌ها سواد ندارند و من هم باید مواظب باشم. توکل کن به خدا و برو جلو. فقط کافی بگی لطفاً گواهینامه. گواهینامه‌ها رو چک کن و همین... خوش‌برخورد باش!

من توی پوست خودم نمی‌گنجیدم. سعی کردم اولین مأموریت رو خوب انجام بدم و خیلی با روی گشاده با مردم حرف بزنم. رفتیم جلو و گواهینامه خواستیم. نفر اول سرهنگ بود، خیلی خوش‌برخورد. ازش عذرخواهی کردم. نفر دوم سرگرد بود... نفر سوم ای بابا اینا که همه نیروی نظامی



امروز

صدای تیراندازی یک‌بند به گوش می‌رسد. انواع تجهیزات اونم در حد مدرنش توی دستشه و می‌کشد و کشته میشه. صدایش روی اعصابه. چند بار یک مرحله رو رد می‌کنه. میرم نگاه می‌کنم. نقش یک سرباز آمریکایی رو داره که نمی‌دونم کجای این دنیا داره عده‌ای رو که اتفاقاً شبیه ما هستند با قلع و قمع می‌کنه و چه کیفی هم می‌کنه با این بازی‌های رایانه‌ای. خبر می‌رسه داعش نزدیک‌های مرز ایران داره غلط زیادی می‌کنه. با خودم میگم امیرحسین آدمی هست که تفنگ دستش بگیره و بره جلو؟ ناگهان امیرعلی از راه می‌رسه. در حالی که پیشانی‌بند یا زهراس (س) بسته و با تفنگ و الله‌اکبر گویان داره می‌زنه به خط دشمن فرضی. با خودم میگم: - مگه میشه خون ایرانی توی رگ‌هاش باشه و برای ناموس و دین و وطن و رشادت نکند؟! اصلاً نمیشه...



خلیج‌ها می‌گویند به این خاطر که دانش‌آموزان هم وقت و هم استعداد بیشتری برای یادگیری دارند، تشکل بسیج مستضعفین شبیه یک مثلث است که بسیج دانش‌آموزی رأس آن به حساب می‌آید.

چقدر از فعالیت‌های بسیج دانش‌آموزی مدرسه‌تان خبر دارید؟

همکاری بسیجی سلام!

نعمیه موحّد | مملکتی که ۲۰ میلیون جوان دارد، باید ۲۰ میلیون ارتش داشته باشد. این سخن امام خمینی (ره) در پنجم آذرماه سال ۱۳۵۸ است. تاریخی که هنوز یک سال از آن نگذشته بود که ارتش عراق با پشتیبانی قدرت‌های بزرگ دنیا به ایران حمله کرد. شاید برای اولین بار در تاریخ جنگ‌های دنیا بود که جوانان یک کشور و آنهايي که حتی یک بار هم دست به اسلحه نبرده بودند برای دفاع از کشور صف کشیدند و این طوری شد که نهادهای نام «بسیج» شکل گرفت که شامل نیروهای مردمی داوطلب برای دفاع از کشور بود. محل استقرار این نیروهای داوطلب حتی به مدارس و بین دانش‌آموزان هم کشیده شد و این موضوع آغاز تشکیل زیرمجموعه‌ای از بسیج به نام «بسیج دانش‌آموزی» شد.

از آنجایی که بسیج نیروی مردمی بود در ابتدا برای فعالیت بسیج دانش‌آموزی، بسیج‌ها مکاتباتی را به نام «پایگاه مقاومت» در مدارس، حسینیه‌ها، ادارها، کارخانه‌ها و حتی مدارس به‌وجود آوردند.



سازمان بسیج دانش‌آموزی



برو تو تاریکی و از دور گروه رو پشتیبانی کن. من نمی‌دونستم با چی باید پشتیبانی کنم، ولی چون دوست داشتم قبول کردم. بعدها فهمیدم دلیل این ماجرا این بوده که از بس این لباس‌های نظامی به تنم زار می‌زد و برام گشاد بود، آبروی گشت و همه چیز می‌رفت. تیم گشت ما پنج نفر بود؛ نفر اول فرمانده بود که از اون جبهه‌رفته‌ها بود و کارکشته، نفر دوم کسی که تابلو بهش می‌گفتیم! تابلوی ایست دستش بود، یکی دیگه تأمین امنیت بود که تفنگ داشت و یکی دیگه که می‌رفت جلو و با راننده خودروهایی که متوقف شده بودند صحبت می‌کرد و گواهینامه‌هاشون رو چک می‌کرد و من که معلوم نبود چه کارام تو تاریکی می‌ایستادم و به قول خودتون بچه‌ها رو پوشش می‌دادم. به شب اون بنده خدایی که می‌رفت جلو صحبت می‌کرد نیومدم و ما رفتیم گشت. فرمانده نگاهی به من انداخت و چقیه‌اش رو جابه‌جا کرد و گفت: - می‌تونی بری مدارک ماشین‌ها رو چک کنی؟ - بقیه نمی‌تونن؟ - به من نزدیک شد و در گوشم گفت: - اون طفلی‌ها سواد ندارند و من هم باید مواظب باشم. توکل کن به خدا و برو جلو. فقط کافی بگی لطفاً گواهینامه. گواهینامه‌ها رو چک کن و همین... خوش‌برخورد باش!

من توی پوست خودم نمی‌گنجیدم. سعی کردم اولین مأموریت رو خوب انجام بدم و خیلی با روی گشاده با مردم حرف بزنم. رفتیم جلو و گواهینامه خواستیم. نفر اول سرهنگ بود، خیلی خوش‌برخورد. ازش عذرخواهی کردم. نفر دوم سرگرد بود... نفر سوم ای بابا اینا که همه نیروی نظامی

اومدن بیرون و الان می‌شنمن رو زمین و تفنگ رو نشونه می‌گیرن به قلب ما و فرمانده‌شون دستور میده: «آتش» و دیگه همه چیز تموم... تیرتراز پایانی. برای همیمن فرار کردم سمت کوچه پس‌کوچه‌های محله خودمون. ملتزم که دیدن من فرار کردم اول مات و مبهوت من رو نگاه کردند و بعد چند نفر از اونا هم فرار کردند و نزدیک بود زیر دست و پا له بشم! اما ماجرا اینجا تموم نشد. بعد از چند ماه، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در زمان رژیم صدام شروع شد. حالا مردم باید جنگیدن رو یاد می‌گرفتند و می‌رفتند جلوی گلوله‌ها. اون اوایل به‌شدت سردرگم بودیم. ما که عددی نبودیم بزرگ‌ترها مون هم سردرگم بودند. بعد تصمیم گرفتند بچنگند و خوب ما هم کم‌کم به جنگیدن علاقه‌مند شدیم. کم‌کم تفنگ‌های چوبی مد شد؛ البته فاصله تیرکمون با تفنگ چوبی رو به چیزی به اسم پیشرفت پر کرد. بزرگ‌ترها توی میدون واقعی جنگ می‌جنگیدند و ما توی کوچه پس‌کوچه‌ها به هم شلیک می‌کردیم و قسم می‌خوردیم طرف رو کشتیم و اون قسم می‌خورد تیر بهش نخورده! البته این مال خیلی قبل است. اون زمان من هنوز اندازه امیرحسین نبودم. وقتی اندازه امیرحسین شدم دیگه تصمیمم رو گرفته بودم. شناسنامه‌ام رو دستکاری کردم و به تمایه‌های شبیه مو توی صورتم دراومده بود، اونا رو با زغال سیاه کردم و رفتیم بسیج پرونده پر کردم و شدم نگهبان یک پیرمردهای بسیجی! می‌دونید چوون‌ها رفته بودند و بچه‌ها و پیرمردها مونده بودند. من می‌نشستم کنار پیرمردهایی که اسلحه داشتند و براشون حرف می‌زدم که خوابشون نبره. یه شب تا صبح با همه نگهبان‌ها نگهبانی دادم و صبح وقتی رتقم خونه افتادم و چند روز مریض شدم. بعد دیگه تفنگ اسباب‌بازی لذت نداشت. تفنگ واقعی می‌خواستیم، اما فقط می‌تونستم نگاهش کنم. هنوز اوایل جنگ بود و تازه ایست و بازرسی راه افتاده بود. من هم توی گشت بودم، ولی بهم گفته بودند

دیروز

که درست با انقلاب رشد من خاطر هست هنوز ده و یک سال از انقلاب کم نیست و دهم بهمن ماه بیابون تظاهرات می‌کردند. من می‌ترسیدم. اصلاً کلاً نظامی وحشت داشتم و دم این نخست‌وزیر رژیم ن میگه:

یکی پاسگاه که رسیدیم برای ادای احترام به اومدن بیرون. دم برای شلیک گلوله

وزیر کردیم سمت کوچه پس‌کوچه‌ها که محله خودمون. ملتزم که دیدن من فرار کردم اول مات و مبهوت من رو نگاه کردند و بعد چند نفر از اونا هم فرار کردند و نزدیک بود زیر دست و پا له بشم! اما ماجرا اینجا تموم نشد. بعد از چند ماه، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در زمان رژیم صدام شروع شد. حالا مردم باید جنگیدن رو یاد می‌گرفتند و می‌رفتند جلوی گلوله‌ها. اون اوایل به‌شدت سردرگم بودیم. ما که عددی نبودیم بزرگ‌ترها مون هم سردرگم بودند. بعد تصمیم گرفتند بچنگند و خوب ما هم کم‌کم به جنگیدن علاقه‌مند شدیم. کم‌کم تفنگ‌های چوبی مد شد؛ البته فاصله تیرکمون با تفنگ چوبی رو به چیزی به اسم پیشرفت پر کرد. بزرگ‌ترها توی میدون واقعی جنگ می‌جنگیدند و ما توی کوچه پس‌کوچه‌ها به هم شلیک می‌کردیم و قسم می‌خوردیم طرف رو کشتیم و اون قسم می‌خورد تیر بهش نخورده! البته این مال خیلی قبل است. اون زمان من هنوز اندازه امیرحسین نبودم. وقتی اندازه امیرحسین شدم دیگه تصمیمم رو گرفته بودم. شناسنامه‌ام رو دستکاری کردم و به تمایه‌های شبیه مو توی صورتم دراومده بود، اونا رو با زغال سیاه کردم و رفتیم بسیج پرونده پر کردم و شدم نگهبان یک پیرمردهای بسیجی! می‌دونید چوون‌ها رفته بودند و بچه‌ها و پیرمردها مونده بودند. من می‌نشستم کنار پیرمردهایی که اسلحه داشتند و براشون حرف می‌زدم که خوابشون نبره. یه شب تا صبح با همه نگهبان‌ها نگهبانی دادم و صبح وقتی رتقم خونه افتادم و چند روز مریض شدم. بعد دیگه تفنگ اسباب‌بازی لذت نداشت. تفنگ واقعی می‌خواستیم، اما فقط می‌تونستم نگاهش کنم. هنوز اوایل جنگ بود و تازه ایست و بازرسی راه افتاده بود. من هم توی گشت بودم، ولی بهم گفته بودند



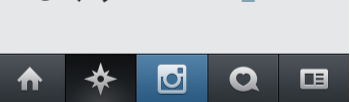




34,000 likes  
View all 15000 comments

بعضی‌ها از روش کافئین استفاده می‌کنند. به این ترتیب که در اواسط شب با نوک پنجه پا به آتش‌خانه می‌روند و یک عدد قهوه فرد اعلا یا مشتقات آن را برای خودشان آماده و نوش‌جان می‌کنند. این عملیات تا صبح به صورت میانگین ۱۰ تا ۱۲ بار دیگر هم انجام می‌شود تا اینکه مادر یک ساعت مانده به رسیدن زمان مدرسه رفتن، فرزندش را لابه‌لای چندین لیوان بزرگ قهوه که دورتادور جزوه‌ها و کتاب‌های درسی‌اش را گرفته و البته خودش را هم که لابه‌لای آنها که بالاخره خوابش برده، پیدا می‌کند!

از من می‌شنوید این روش کافئین را خیلی جدی بگیرید مخصوصاً اگر اسباب و وسایل آن را برای همان شب درس خواندن یا امتحان آماده کردید. روش دیگری هم هست که مخصوص نسل جدید است؛ آن هم روش هشدار موبایلی است. به این ترتیب که موبایل بیچاره از موعدی که برای بیدار شدن مشخص شده به مدت سه تا چهار ساعت هر ۱۰ دقیقه یکبار توی سر خودش می‌زند! و دانش‌آموز شب امتحانی با چشمان نیمه‌باز او را به ۱۰ دقیقه دیگر حواله می‌دهد و پیش خودش هم مطمئن است که ۱۰ دقیقه دیگر حتماً بیدار می‌شود! من اگر جای سازندگان تلفن‌های همراه بودم کلاً این بخش تأخیر در زنگ هشدار را برای دانش‌آموزان غیرفعال می‌کردم! عده‌ای از دانش‌آموزان هم روش غافلگیری را انتخاب می‌کنند. به این ترتیب که از عصر آن روزی که فرمایش امتحان دارند سیستم خواب بدن‌شان را غافلگیر کرده و می‌خوانند. به این امید که شب تا صبح بیدار بمانند و درس بخوانند. خوب حالا من دیگر نمی‌پرسم چرا همان عصر به جای خوابیدن درس نمی‌خوانید! انواع و اقسام روش‌های دیگر دانش‌آموزانه! تمام نشدنی و پراسترس امتحان وجود دارد، اما روش ساده و مظلوم و فراموش‌شده قدیمی‌ای هم هست که آدم دلش می‌سوزد آن‌قدر به آن توجه نمی‌شود؛ همان روشی که خیلی ساده می‌گوید همه مباحث درسی را نگذار برای شب امتحان. شب امتحان موقع مرور مباحث است نه درس خواندن. Hasht\_fans؛ یعنی شما خودتان شب امتحان درس نمی‌خوانید؟! Khanoom\_hashtak؛ سؤال بعدی!



ما الکنیم، واژه‌ای اینجا اگر رساست باید طلب کنیم به وام از غریبه‌ها هر گام این سفر پر عطر رسیدن است این را بر سر گام به گام از غریبه‌ها

من با غریبه‌های تو بیگانه نیستم من هم پر است خاطر ه‌ها از غریبه‌ها شایسته نیستم ولی این دل شکسته را گاهی به لطف خویش بنام از غریبه‌ها

محمد رضا ترکی



الهی تا در چشم توام بی‌نیاز نگاه غیر توام و چه فرق زیادی است میان آن که در دیده می‌شوند و آن که از دیده می‌شوند. الهی مباد دست نیازم مبتلا به ناز چون خویشی و خوش‌حال آن که تو قوم و خویش هستی. بارالها! به وقت فرو ریختن، ستون زندگی‌ام باش و بی‌تابی زانویم را طاقت سنگینی روزگار ببخش. الهی بردارم از این خاک ناتوانی و توامم باش.

وَ أَنْظِرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَ لَمْ أَقْمِ مَا يَبْغِي فِيهِ مَصْلَحَتَهَا، وَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمْتُ، وَ إِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمْتُ، وَ إِنْ أَعْطَاكَ أَعْطَاكَ قَلِيلًا نَكِدَةً، وَ مَنَّا عَلَيَّ طَوْلُكَ وَ دَمَّوْا كَثِيرًا، فَيَقْبَلُكَ، اللَّهُمَّ، فَأَغْنِنِي، وَ بَعْظَمَتِكَ فَأَنْتَ شَيْءِي، وَ بِسَخِيكَ، فَأَبْسُطْ يَدِي، وَ بِمَا عِنْدَكَ فَأَغْنِنِي.

و مرا منظور نظر خود کن و در همه کارهایم با چشم لطف به من بنگر، زیرا اگر مرا به نفس خود واگذاری از اداره آن فرو مانم و آنچه را که صلاح نفس من در آن است برپا ندارم و اگر مرا به خلق خود واگذاری روی بر من ترش کنند و اگر بر عهده خویش‌ام موکول کنی، محروم کنند و اگر عطا کنند عطایی کم و ی‌پرکت دهند و متنی فراوان نهند و نکوهشی بسیار کنند. خدایا پس به فضل خود نیازم کن و به دست عظمت زیر بازویم را بگیر و بر پانم دار و به توانگری خود دستم را گشاده و به رحمتی نیازم کن.

فراز ۳-۲  
از دعای ۲۲ صحیفه سجاده برداشت و الهام آزاد از اسماعیل فیروزی



پاییز، مناظر و طبیعت جهان را نقاشی کرده است. به رنگ پاییز (۷) منبع مهر

## درباره رادارهای ایرانی چه می‌دانید؟ رادارهای ایرانی

### رادارهای آبی و زمینی

در بیشتر فیلم‌های سینمایی می‌بینیم که رادارهای نظامی برای تعقیب و گرفتن رد و نشانی از اهداف هوایی و دریایی به کار می‌روند. به جز این رادارها، ایران موفق شده انواعی را هم درست کند که مرزهای آبی و زمینی را هم تحت نظر دارند و حتی می‌توانند خودروها و نفرات را هم ردیابی کنند. ساخت این رادارها باعث می‌شوند خیلی بهتر، راحت‌تر و مطمئن‌تر از رادارها و نیروهای انسانی که در مرزها هستند، محافظت کرد.

در بیشتر فیلم‌ها ک سینمایی می‌بینیم که رادارهای نظامی برای تعقیب و گرفتن رد و نشانی از اهداف هوایی و دریایی به کار می‌روند. به جز این رادارها، ایران موفق شده انواعی را هم درست کند که مرزهای آبی و زمینی را هم تحت نظر دارند.



### «طارق»

این رادار با هدف ایجاد رادار زمینی برد کوتاه قابل حمل به وسیله نفر طراحی و ساخته شد. برد آشکارسازی این رادار برای انسان ۴٫۵ کیلومتر، برای خودرو ۸ کیلومتر و برای بالگردها ۶ تا ۸ کیلومتر است.

کشور ما از آن دسته کشورهایی است که در زمینه تجهیزات نظامی خیلی پیشرفته است. پیشرفته بودن نظامی همیشه دلیلش این است که کشوری برای جنگ آماده است؛ حالا این تجهیزات هم به درد دفاع در برابر حمله‌های احتمالی دشمن می‌خورد و هم باعث می‌شود دشمن از نیروی نظامی پیشرفته کشوری بترسد و اصلاً فکر حمله هم به سرش نزند. صنعت ساخت رادار هم یکی از موضوعاتی است که ایران در آن پیشرفت زیادی داشته است.

ایران هم چندین نوع رادار در زمین ساخته است



ایران رادار به صرف ایجاد رادار زمین برد کوتاه قابل حمل به وسیله نفر طراحی و ساخته است

### «بصیر ۱۱۰»

این رادار هم برای استفاده در مأموریت‌های مراقبت زمینی و بررسی مرزها ساخته شده است. با کمک داده‌های تولیدی این رادار کار مدیریت منطقه تحت پوشش و دیده‌بانی ممکن شده و حتی نوع اهداف هم تشخیص داده می‌شود. برد آشکارسازی آن برای خودروهای سبک و کوچک تا ۵ کیلومتر و برای خودروهای سنگین تا ۶٫۴ کیلومتر است. آنتن این رادار توانایی گردش ۳۶۰ درجه افقی را دارد و سرعت هدف قابل تشخیص برای آن بین ۳ تا ۱۰۰ کیلومتر بر ساعت است. وزن کلی رادار با تجهیزات جانبی ۳۰ کیلوگرم است.

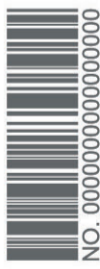
### رادارهای کوچک

در بسیاری از مناطق دنیا که جغرافیای کوبیری یا مناطقی کوهستانی دارند و عبور و مرور در آنها بسیار مشکل است و خالی از سکنه هم هستند، خیلی وقت‌ها گروه‌های تبهکاری یا تروریستی یا حتی نیروهای شناسایی ارتش‌های بیگانه، از آنها برای نفوذ به درون کشور هدف استفاده می‌کنند. روش‌های سنتی مثل ساخت پاسگاه‌ها و برجک‌های نگهبانی در مناطقی با ارتفاع زیاد، استفاده از گشت‌ها و در سال‌های اخیر استفاده از پهپادها همه از جمله روش‌هایی هستند که برای پوشش مناطق مرزی استفاده می‌شود، اما تعداد محدودی از شرکت‌ها و کشورهای پیشرفته در جهان، نسل جدیدی از رادارها را برای شناسایی خودروها و نفرات پیاده توسعه داده و از آنها در اموری مثل شناسایی در میدان‌نبرد و مرزبانی استفاده می‌کنند. این رادارها با انتشار امواج رادیویی در ارتفاع پایین می‌توانند افراد و خودروها را تشخیص بدهند. بعضی از محصولات، توان شناسایی پرتاب‌ها مثل گلوله‌های توپ را هم دارند و می‌توان از آنها برای شناسایی محل دقیق قبضه‌های توپ دشمن و شلیک متقابل به سمت آنها استفاده کرد.

ایران هم چندوقتی است به جمع محدود سازندگان این نوع رادار در دنیا پیوسته است.

## # هشتکو

«هشتکو» جایی برای خندیدن، شاد بودن و حرف‌های خوش مزه زدن است.



هزینه‌های دندون‌پزشکی به‌طوریه که از این‌ور دندونت درست میشه، از اون‌ور کم‌تر می‌شکنه.

### # خسیس‌خان

دنیا اگه دنیای خوبی بود که دوی سر ما خوردگی شلغم نبود، سبب‌زمینی سرخ کرده با سس بود...

### # خیل‌خان

هیچ کاری سخت‌تر از بیدار شدن از خواب بعد از ظهر تو فصل پاییز نیست. وقتی که بیدار میشی انگار گم شدی!

### # تنبل‌خان

تقریباً ده‌ساله دارم هر روز با خودم میگم یکی از این روزها اتاقمو کلاً می‌ریزم به‌هم و اساسی جمع می‌کنم و دیگه هیچ‌وقت نمی‌ذارم این‌قدر شلوغ بشه!!!

### # پسر تنبل‌خان

حقیقت اینه که اگه که به روز چشمم رو باز کنم بهم یگن دو سال تو کما بودی، میگم «فقط پنج دقیقه دیگه»، بعد پتو رو می‌کشم روی سرم.

### # همسایه تنبل‌خان

یه نوع آلودگی هم هست که بهش میگن خواب‌آلودگی. میشه گفت شیرین‌ترین آلودگیه.

### # عیال تنبل‌خان

من جورایمو تو اتاقم گم کردم نتونستم بیداش کنم، اون‌وقت شما تو شهر به این بزرگی دنبال نیمه‌گمشده‌تون هستین؟

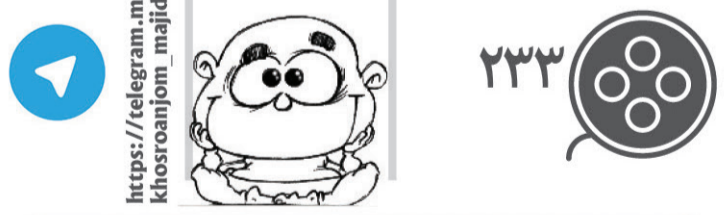
### # شاعر تنها

بازنده‌ها کسانی هستند که از باختن خیلی می‌ترسن، اون‌قدر که حتی رسیدن به موفقیت را امتحان نمی‌کنن.

### # استاد بزرگ

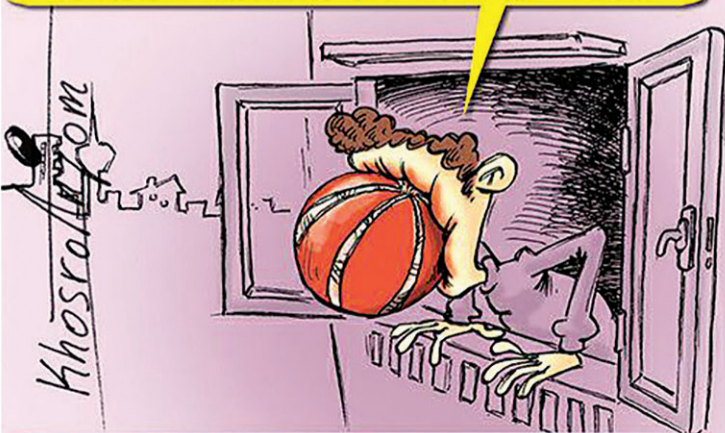
راننده‌های وارد رستوران شد. دقایقی پس از اینکه او شروع به غذا خوردن کرد، سه جوان موتورسیکلت‌سوار هم به رستوران آمدند و مستقیم سراغ میز راننده کامیون رفتند. بعد از چند دقیقه بی‌چ‌بچ کردن، اولی استکان چای راننده را ریخت، راننده به او چیزی نگفت. دومی شیشه نوشابه را روی سر راننده خالی کرد و باز هم راننده سکوت کرد. وقتی راننده بلند شد تا صورت حساب رستوران را پرداخت کند، نفر سوم به او پشت‌پا زد و راننده محکم به زمین خورد، ولی باز هم ساکت ماند. دقایقی بعد از خروج راننده از رستوران یکی از جوان‌ها به صاحب رستوران گفت: «چه آدم بی‌خاصیتی بود، نه غذا خوردن بلد بود، نه حرف زدن و نه دعوا کردن!» رستورانیچی جواب داد: «از همه بدتر رانندگی هم بلد نبود، چون وقتی داشت می‌رفت دنده عقب، سه‌تا موتور نازنین را له کرد و رفت.»

### # استاد بزرگ



بچه‌ها را توی کوچه ول نکنید...

بر روی این عکس خودتون رو بنویسید و توی اینستاگرام پست کنید!!



ترجمه: نوگلان نازنین! لطفاً کمی آرام‌تر بازی کنید.